

ثانياً: إضاءة على العبادة والاستعانة

دوم: روشنگری از عبادت و استعانت

العبادة:

عبادت:

العبادة عبادة الله سبحانه وتعالى ببساطة وبدون أي تعقيد هي: طاعة الله والانصياع لأوامره ونواهيه؛ ولهذا كان الامتحان الأول للعقل الأول أو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في عالم العقل بسيط وخالٍ من أي تفاصيل، وهو أدبر فأدبر، أقبل فأقبل.

به طور ساده و به دور از هر پیچیدگی، عبادت خداوند سبحان و متعال یعنی اطاعت از خداوند و سر سپردن به اوامر و نهی‌های او؛ از همین رو است که امتحان اول برای برای عقل اول یعنی محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) در عالم عقل بسیار ساده و خالی از هر گونه تفصیلی بود؛ فرمود: پشت کن، پشت کرد و فرمود: پیش آی، پیش آمد.

قال أبو عبد الله الصادق (عليه السلام): (اعرفوا العقل وجنده تهتدوا، واعرفوا الجهل وجنده تهتدوا، قال سماعة: قلت: جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا؟ فقال أبو عبد الله (عليه السلام): إن الله تبارك وتعالى خلق العقل، وهو أول خلق خلقه من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله تبارك وتعالى له: خلقتك خلقاً عظيماً، وكرمتك على جميع خلقي. قال: ثم خلق الجهل

من البحر الأجاج الظلmani، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل، فلم يقبل، فقال الله عز وجل: استكبرت فلعنت، ثم جعل للعقل خمسة وسبعين جندا ... إلى آخر الحديث) ([علل الشرائع: ج ١ ص ١١٤، الكافي: ج ١ ص ٢١،

باختلاف يسير.] .

امام صادق (عليه السلام) میفرماید: (عقل و لشكرش را بشناسيد تا هدايت شويد، و جهل و لشكرش را بشناسيد تا هدايت شويد. سماعه گوید: عرض کردم، فدایت شوم، غیر از آنچه شما بما فهمانیده‌اید نمی‌دانیم. حضرت (عليه السلام) فرمود: خداوند تبارک و تعالی عقل را آفرید. عقل اولین مخلوقش از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: تو را بر خلقتی عظیم خلق نمودم و بر تمام مخلوقاتم کرامت بخشیدم. سپس جهل را از دریای شور و ظلمانی آفرید، و فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش نیامد. خداوند عزوجل فرمود: تکبر ورزیدی، پس تو را لعنت کردم. سپس برای عقل هفتاد و پنج سرباز قرار داد .... تا آخر حدیث).

وإذا كانت العبادة هي الطاعة أصبح الأمر بسيطاً، فكل من أطاع الله عبد الله، وكل من لم يطع الله لم يعبد الله سبحانه وتعالى، وإن ظهر منه شيء في البداية يدل على طاعة الله كأدبار الجهل؛ فإن الذي يقتصر على الظاهر يظن أن أدبار الجهل كان طاعة لأمر الله، ولكن لو تدبرنا قليلاً لعلمنا أنه طاعة لهواه، كذلك عبادة إبليس التي سبقت تكبره ومعصيته. ولو عدنا إلى هذه الأرض لوجدنا أن أول من خلق من الإنس هو أبينا آدم (عليه السلام)، وكان الأمر الأول من الله للملائكة، ومن دخل معهم هو السجود لآدم، وهو سجود لنور محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وعلي (عليه السلام) في صلبه، وهذا السجود كان لله سبحانه وتعالى، وإنما كان آدم (عليه السلام) قبلة للملائكة توجّهوا به إلى الله،

واعترفوا بأفضليته (عليه السلام) عليهم، وهكذا أصبحت هذه سنة الله في الأرض، سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً، يبعث خلفاءه وحججه (عليهم السلام)، ويأمر عباده بطاعتهم، فطاعتهم طاعة الله، ومعصيتهم معصية الله.

حال که عبادت به طور ساده به معنی اطاعت می‌باشد، هر کس خدا را اطاعت کند بنده خدا است، و هر کس خدا را اطاعت نکند، خداوند سبحان و متعال را بندگی نمی‌کند؛ حتی اگر در ابتدا از او چیزی ظاهر شده باشد که بر اطاعت از خدا دلالت کند، مثل رفتن جهل؛ شخص ظاهربین گمان می‌کند که پشت‌کردن یا رفتن جهل در جهت اطاعت از فرمان خداوند بود، ولی اگر کمی تدبر و دقت کنیم، درمی‌یابیم که در واقع اطاعت از هوای نفس خودش بود؛ درست مانند عبادت ابلیس که تکبر و معصیتش از او پیشی گرفت. اگر به این زمین نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم اولین انسانی که خلق شد پدرمان آدم (علیه السلام) بود، و اولین فرمان از جانب خداوند برای ملائکه، و هر آن کس که به همراه آنها بود، سجده به آدم بود، که در واقع سجده به نور محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) که در صلب آدم جای داشتند، بود، و این سجده، برای خداوند سبحان و متعال می‌باشد، و آدم (علیه السلام) فقط قبله‌ای برای ملائکه بود که با آن به خداوند روی آورند، و به برتر بودن او (علیه السلام) نسبت به خود، اعتراف نمایند، و به این صورت این سنت الهی در زمین جاری شد؛ سنت خداوندی که در آن هیچ تبدیل و تغییری نیست. خداوند جانشینان و حجت‌هایش (علیهم السلام) را مبعوث می‌فرماید، و بندگانش را به اطاعت از آنها امر می‌کند؛ بنابراین اطاعت از آنها، اطاعت از خداوند، و نافرمانی از آنها، معصیت خداوند می‌باشد.

أما الشريعة؛ فهي منطوية تحت أجنحتهم، وهم المبلغون لها، فالعمل بالشريعة وقبولها دون طاعتهم والانقياد والتسليم لهم لا قيمة له. وكيف تكون له قيمة وحُكمه سبحانه في أهل السماء وأهل الأرض واحد، وقد طرد إبليس

(علیه اللعنة) ولعنه؛ لأنه رفض السجود لآدم وتكبر عليه، مع أنه لم يرفض عبادة الله سبحانه في غير هذا الأمر، بل كان مجتهداً فيها كما روي ([#]).

[#]- قال أمير المؤمنين (عليه السلام) : (فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس إذا أحبط عمله الطويل وجهده الجهد، وكان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا يدري أمن سني الدنيا أم سني الآخرة عن كبر ساعة واحدة. فمن ذا بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصية؟ كلا، ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً بأمر أخرج به منها ملكاً؛ إن حكمه في أهل السماء وأهل الأرض لواحد. وما بين الله وبين أحد من خلقه هوادة في إباحة حمى حرمة على العالمين، فاحذروا عباد الله أن يعديكم بدائه، وأن يستفركم بدائه، وأن يجلب عليكم بخيله ورجله. فلعمري لقد فوق لكم سهم الوعيد، وأغرق لكم بالنزع الشديد، ورماكم من مكان قريب. وقال: (رب بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض ولأغوينهم أجمعين) نهج البلاغة: ج ٢ ص ١٣٨.

اما شريعت ؛ در زير بالهای آنها قرار گرفته است ، و آنان، مبلغان شريعت هستند. پس عمل به شريعت و پذيرفتنش بدون اطاعت از آنها و سر سپردن به آنها و تسليم شدن در برابر آنان هيچ ارزشی ندارد. چطور ارزش داشته باشد در حالی که حکم او سبحان و متعال میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. ابليس (که لعنت خدا بر او باد) را طرد نمود و لعنتش فرمود؛ چرا که سجده بر آدم را نپذيرفت و بر او تکبر ورزید، با اینکه عبادت خداوند را به غير از اين مورد، رد نکرده بود ، و آن گونه که روايت شده است، در عبادت خداوند بسيار کوشا بود ([#]).

[#]- امير المؤمنين على (عليه السلام) می فرماید: (پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابليس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله اش را که روشن نیست بر حسب سالهای این جهان برآورد شده است یا سالهای جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابليس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هيچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد. حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین، یکسان است . و میان خدا و هيچ یک از بندگان مصالحه ای نیست که چیزی را که بر همه جهانیان حرام کرده است، بر آن بنده مباح نموده باشد. پس ای بندگان خدا، بترسید از اینکه دشمن خدا شیطان شما را به بیماری خود (تکبر و خود پسندی) دچار گرداند و به ندای خود شما را از جای برانگیزد و سواران و پیادگان خود را بر شما فرود آورد. به جان خودم

سوگند که او تیر تهدید در کمان رانده و کمانش را سخت کشیده است و از جایی نزدیک بر شما تیر می‌افکند و گفته است: (گفت: ای پروردگار من، از آن رو که مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم). نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۳۸.

ومن هنا فإن معرفة حجة الله وخليفته في أرضه، ومن ثم طاعته والتسليم والانقياد له هي طاعة الله سبحانه وعبادته، وأولئك الذين لا يطيعون حجة الله وخليفته في أرضه لم يعبدوا الله سبحانه وتعالى، وإن عملوا بالشرعية وصاموا وصلوا وحجوا، وقد ورد عنه (صلى الله عليه وآله وسلم) ما معناه: **(من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية)** ([الإمامة والتبصرة: ص ۱۰. وراجع الكافي: ج ۱ ص ۳۷۶ وما بعدها.])، وقال تعالى: **﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾** ([الرعد: ۷.]).

از اینجا مشخص می‌شود که معرفت و شناخت حجت خدا و جانشین او در زمینش، و به دنبال آن اطاعت و تسلیم‌شدن و گردن‌نهادن به او، همان اطاعت از خداوند سبحان و بندگی او می‌باشد، و آنان که حجت خدا و جانشین او در زمینش را اطاعت نمی‌کنند، خداوند سبحان و متعال را عبادت نکرده‌اند؛ حتی اگر به شریعت عمل کنند، روزه بگیرند، نماز بخوانند و حج به جا آورند، از پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت شده است: **(هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است).** و خداوند متعال می‌فرماید: **﴿جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است﴾** ([الرعد: ۷.]).

ولم ولن تتحقق الهداية للإنسان إلى الصراط المستقيم ما لم يعرف الهادي ويسلم وينقاد له، ومن هنا فإن من لا ينقاد لخليفة الله في أرضه ولا يتوجه بطاعته (عليه السلام) إلى الله سبحانه وتعالى عندما يقول: إياك نعبد، فإنه يخاطب هواه وإبليس (لعنه الله) والجهل (لعنه الله)، وعندما يتوجه جسمه إلى القبلة، فإن حقيقته ونفسه تتوجه إلى عكس القبلة؛ لأنه في حقيقته متوجه إلى المادة والعدم، ورافض لطاعة الله، ومتكبر على ولي الله، وإن تظاهر بطاعته سبحانه

وتعالی، كما أنّ خليفة الله أو الإمام المهدي (عليه السلام) في هذا الزمان هو باب الله، ومنه ينزل الفيض الإلهي والوجود، والإعراض عنه إعراض عن الله سبحانه وإنكار وجود فضل هذا العبد على جميع أهل الأرض، حيث بإخلاصه لله أصبح أهلاً لإيصال الفيض الإلهي إلى الأرض وأهلها، ولولاه لساخت الأرض بأهلها، كما ورد عنهم (عليهم السلام) ([راجع الكافي : ج ١ ص ٥٣٤، غيبة الطوسي : ص ١٣٩])، وطاعة الإمام المهدي (عليه السلام) تتمثل في أمور، منها التهيئة لظهوره، سواء بتهيئة النفس أو المجتمع أو الظروف الملائمة لتمكينه من الحكم وإقامة شريعة الله في أرضه، ونشر القسط والرحمة بين العباد.

هرگز برای انسان بهسوی صراط مستقیم، هدایت محقق نمی‌شود و نخواهد شد مادام که هدایت‌گر را نشناسد و تسلیم او نشود و مطیع فرمانش نگردد، از اینجا درمی‌یابیم هر کس که به خلیفه الله در زمینش گردن نهد و با اطاعت از او (علیه السلام) بهسمت خداوند متوجه نشود، هنگامی که می‌گوید: **إيَّاكَ نَعْبُدُ، هَوَى نَفْسِ خَوِيْشِ وَ اَبْلِيسَ (لعنت الله) وَ جَهْلَ (لعنت الله) رَا خَطَابَ قَرَارِدَادَه اَسْت، وَ اَن هَنگَامَ كَه جِسْمِ اُو، رُو بَه قَبْلَه اَسْت، حَقِيقَت وَ نَفْسِش خَلَا ف جِهَت قَبْلَه مَتَوَجِه مِي‌گَرْدَد؛ چَرَا كَه اُو دَر حَقِيقَتِ خَوِيْشِ، بَهسمت مادَه وَ عَدَم مَتَوَجِه شَدَه، وَ اطَاعَت خَدَاوَنَد رَا رَد كَرْدَه، وَ نَسَبَت بَه وَلِيّ اُو تَكْبِر وَرَزِيْدَه اَسْت، هَر چَنَد تَظَاهِر بَه اطَاعَت اَز خَدَاوَنَد سَبْحَان وَ مَتَعَال نَمَايَد.** خلیفه خدا یا امام مهدی (علیه السلام) در این زمان، باب خداوند است، و فیض الهی و وجود از او نازل می‌گردد، و روی برگردانیدن از او، روی برگردانیدن از خداوند سبحان می‌باشد، و انکار و تکذیب برتر بودن این بنده بر همه اهل زمین می‌باشد؛ آن‌گونه که او با اخلاصش برای خداوند این شایستگی را یافت که سبب رسانیدن فیض الهی به زمین و اهل آن باشد، و اگر او نبود زمین با اهلش نابود می‌شد؛ همان‌طور که از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است. اطاعت از امام مهدی (علیه السلام) در مواردی نمایان می‌شود؛ از آن جمله آماده‌شدن برای ظهور آن حضرت می‌باشد، چه آماده‌کردن خود باشد یا جامعه، یا مهیا کردن شرایط برای امکان‌پذیر شدن حکومت او و برپایی شریعت الهی در زمینش، و انتشار قسط و رحمت در میان بندگان.

## الاستعانة:

### استعانت:

الاستعانة، على العبد أن لا يستعين بغير الله سبحانه وتعالى في جميع أموره الدنيوية والأخروية، في أعماله وعبادته، في نومه ويقظته، في مرضه وصحته.

ياریجویی، بر بنده است که در همه امور دنیوی و اخروی از غیر خداوند یاری نجوید، در اعمال و عبادتش، در خواب و بیداریش، و در بیماری و سلامتی. سلامتیش.

ولكن كيف يتحقق هذا الأمر، ونحن نستعين بالعامل والفلاح والمهندس والطبيب وعالم الدين وبالملائكة وبأرواح الصالحين، من الأنبياء والأوصياء والشهداء والأولياء؟

اما این مهم چگونه محقق می‌گردد، در حالی که ما از کارگر و کشاورز و مهندس و پزشک و عالم دینی و ملائکه و ارواح صالحین، از جمله انبیا و اوصیا، و شهدا و اولیا، یاری و مدد می‌جوییم؟!

إن هذا الإخلاص في الاستعانة بالله وحده لا يتحقق إلا إذا عرف العبد أن كل شيء قائم به، وإنه سبحانه حقيقة الوجود، وإن أزمّة الأمور بيده، فلا حول ولا قوة، ولا موجود ولا مؤثر ولا علة ولا معلول، إلا بالله الواحد القهار.

به یقین این اخلاص در استعانت از خداوند یکتا محقق نمی‌شود مگر اینکه بنده بشناسد که همه چیز قائم به او است، و او که منزه است، حقیقت وجود است، و همه امور به دست او می‌باشد، و هیچ حول و قوتی، و هیچ موجود و مؤثر، و هیچ علت و معلولی نیست، مگر به خداوند واحد قهار.

ولا أقصد بمعرفة العبد المعرفة السطحية الخالية من اليقين الذي يظهر في أفعاله وأقواله، فإذا عرف العبد أن الشافي الحقيقي هو الله سبحانه وتعالى، وإنه لا دواء ولا طبيب إلا بالله، كما أنه لا تأثير لهما إلا إذا شاء الله، فليذهب إلى الطبيب وليستعمل الدواء، فإن استعانت بهما في هذه الحال ستكون استعانة بالله؛ لأن هذا العبد لا يرى إلا الله كما ورد عنهم (عليهم السلام): (ما رأيت شيئاً إلا رأيت الله قبله وبعده ومعه) ([العقائد الإسلامية على ضوء مدرسة أهل البيت (عليهم السلام): ص ۱۳۷، وراجع: شرح الأسماء الحسنی: ج ۱ ص ۱۸۹].)

منظورم از معرفت و شناخت بنده، معرفتی سطحی و تهِی از یقین نیست! یقینی که در گفتار و اعمالش ظاهر شود، اگر بنده فهمید که شفا دهنده واقعی، خداوند سبحان و متعال است، و هیچ دارو و هیچ پزشکی کارساز نیست مگر به خداوند، همان‌طور که دارو و پزشک هیچ تأثیری نخواهند داشت مگر خداوند چنین اراده‌ای فرماید، پس به پزشک می‌رود و دارو مصرف می‌کند، و یاری جستن از اینها، همان یاری جستن از خداوند خواهد بود؛ چرا که همان‌گونه که از ائمه (عليهم السلام) روایت شده است، این بنده جز خداوند را نمی‌بیند: (هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را قبل از آن و بعد از آن و همراه با آن مشاهده کردم).

مع أن مثل هذا العبد يستغني في كثير من الأحيان عن الدواء أو الطبيب، ويستعين بالدعاء أو بقراءة سورة من القرآن، فقد ورد ما معناه: (إنَّ الفاتحة شفاء من كل داء إلا الموت) ([انظر: بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۲۶۱].)



مُضاف بر اینکه چنین بندهای در بیشتر اوقات از دارو و پزشک بی‌نیاز است، و با دعا یا قرائت سوره‌های از سوره‌های قرآن یاری می‌جوید ، حدیثی با این مضمون روایت شده است: **(سوره فاتحه شفای همه دردها است غیر از مرگ).**

ويجب الالتفات إلى أن الاستعانة بالأنبياء والأوصياء والملائكة في قضاء الحوائج عند الله سبحانه لا ينافي الإخلاص له سبحانه، بل إن شفاعتهم للعباد كرامة أكرمهم الله بها، وجعلهم أبواباً لنزول فضله، وأسباباً لإفاضة رحمته، قال تعالى: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ [الأنبياء : ٢٦-٢٧].

باید توجه داشت که استعانت و یاری جستن از انبیا و اوصیا و ملائکه در پیشگاه خداوند سبحان به جهت برآورده شدن حاجات، با اخلاص برای او سبحان و متعال منافاتی ندارد، بلکه شفاعت آنان برای بندگان کرامتی است که خداوند آنها را به آن کرامت بخشیده، و آنان را دروازه‌هایی برای نازل شدن فضل خود، و وسیله‌هایی برای افاضة رحمتش قرار داده است، حق تعالی می‌فرماید: ﴿بلکه آنان بندگان گرامی اند \* که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند﴾ [الأنبياء : ٢٦-٢٧].

وشفاعتهم في حياتهم ثابتة قطعاً، قال تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ [النساء : ٦٤].

شفاعت کردن آنها در طول زندگی‌شان بطور قطع و یقین ثابت شده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و اگر هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان

## آمرزش خواسته بود، خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند

([النساء : ٦٤]).

وشفاعت‌هم يوم القيامة ثابتة بالآيات والروايات، وإجماع المسلمين على أن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) شافع مشفع يوم القيامة.

و شفاعتشان در روز قیامت به وسیله آیات و روایات به اثبات رسیده است، و همه مسلمین بر اینکه رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در روز قیامت شفاعت‌کننده است و شفاعتش مورد قبول می‌باشد، اجماع نظر دارند.

أما شفاعت‌هم (عليهم السلام) بعد موتهم، سواء للأحياء في الدنيا أو للأموات في البرزخ، فهي أيضاً ثابتة في القرآن، قال تعالى: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ ([البقرة :

[٢٥٥]).

اما شفاعت آنها (عليهم السلام) پس از مرگشان، چه برای زندگان در دنیا و چه برای مردگان در عالم برزخ نیز، در قرآن ثابت شده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَدَائِيٌّ است که هیچ خدایی جز او نیست. زنده و پاینده است. نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین. از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و هر آنچه در زمین است. چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟ آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند﴾ ([البقرة : ٢٥٥]).

وفي الآية ذكر الشفاعة جاء بعد ذكر الأرض والسماوات، أي: الدنيا والآخرة. فالأرض تعبر عن الحياة المادية الدنيوية، والسماوات تعبر عن الحياة

الأخروية، فالآية تثبت الشفاعة بأذن الله لمن يشاء من نبي أو وصي أو ولي لعباده المؤمنين في الدنيا والآخرة، بل وعلى التنزيل، كما ورد في قراءة الأئمة (عليهم السلام) لآية الكرسي: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾ ([##]).

[##]- عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسين بن خالد، أنه قرأ أبو الحسن الرضا (عليه السلام) : ( الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السماوات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده إلا بإذنه) تفسير القمي : ج ١ ص ٨٣، عنه: تفسير مجمع البيان : ج ٢ ص ١٦١، وتفسير نور الثقلين: ج ١ ص ٢٦١.

در این آیه، عبارت شفاعت بعد از عبارت آسمانها و زمین آمده است، یعنی پس از عبارت دنیا و آخرت؛ زمین تعبیری از زندگی مادی دنیوی، و آسمانها تعبیری از حیات اخروی می‌باشند، و آیه وجود داشتن شفاعت را به اذن خداوند ثابت می‌کند، برای هر کس که او بخواهد چه پیامبر باشد، چه وصی و چه ولی بر بندگان مؤمنش، در دنیا و آخرت، حتی طبق تنزیل آیه، که از قرائت ائمه (عليهم السلام) برای آیه الكرسي روایت شده است: ﴿از آن او است هر آنچه در آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنها است و هر چه پایین‌تر از آن است. عالم (دانای) غیب و آشکارا، رحمان رحیم، چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟...﴾ ([##]).

[##]- از علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن خالد روایت شده است که ابوالحسن امام رضا (عليه السلام) چنین قرائت فرمود: (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست. زنده و پاینده است. نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین. از آن او است هر آنچه در آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنها است و هر چه پایین‌تر از آن است. دانای غیب و آشکارا رحمان رحیم، چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟). تفسیر قمی: ج ١ ص ٨٣؛ تفسیر مجمع البيان: ج ٢ ص ١٦١؛ تفسیر نور الثقلين، ج ١ ص ٢٦١.

تكون الشفاعة ثابتة في البرزخ (وما بينهما)، بل وفي العوالم السفلية (الأرضين السبع)، أي: للجن المؤمنين (ما تحت الثرى)، والله أعلم.

که شفاعت را در برزخ (وَمَا بَيْنَهُمَا)، و حتی در عالمهای پایینتر (یعنی زمینهای هفتگانه)، و برای جنهای مؤمن (وَمَا تَحْتِ الثَّرَى) به ثبات می‌رساند؛ و خداوند داناتر است.

ثم إنَّ الشفاعة المثبتة في الآية مطلقة غير مقيدة بوقت دون وقت، ولا حال دون حال، بل إنَّ القوم الذين نفوا الشفاعة اشتبه عليهم الأمر؛ لما ظنوا أنَّ الموت عدم.

بنابراین شفاعت به ثبات رسیده در این آیه مطلق است و به وقت یا حال و وضعیتی مقید نیست، و گروهی که شفاعت را نفی می‌کنند، امر برشان مشتبه شده است و گمان می‌کنند که مرگ، عدم و نیستی می‌باشد.

والحق أنه انتقال النفس الإنسانية من دار إلى دار، والحق أنَّ الموت تكامل في الإحساس والشعور ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ [ق: ٢٢]، بل إنَّ القرآن أنكر هذا الفهم السقيم للموت.

حقیقت این است که مرگ، انتقال نفس انسانی از سرایی به سرای دیگر است، و حقیقت این است که مرگ، تکاملی در احساس و شعور می‌باشد ﴿ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است﴾ [ق: ٢٢]، حتی قرآن این مفهوم نادرست از مرگ را انکار می‌کند.

قال تعالى: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران : ١٦٩].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی داده می‌شود﴾ [آل عمران : ١٦٩].

فإذا كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) حي عند الله سبحانه وتعالى، والقرآن أثبت الشفاعة العامة المطلقة غير المقيدة إلا بإذن الله سبحانه، فما الوجه لنفي شفاعة النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بإذن الله - وهو حي عند الله - لمن شاء الله من الأحياء أو الأموات؟ بلى هناك شفاعة واحدة نفاها القرآن، وهي الشفاعة عند الموت.

حال که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نزد خداوند سبحان و متعال زنده است، و قرآن شفاعت عام مطلق بی‌قید و شرط را مگر به اذن و اجازه خداوند به اثبات رسانیده است، پس علت منتفی شدن شفاعت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به اذن خدا - در حالی که نزد او زنده است - برای آن کسی که خداوند بخواهد، چه از زندگان و چه از اموات، چیست؟ آری، تنها یک نوع شفاعت است که قرآن آن را نفی می‌نماید، که شفاعت هنگام مرگ می‌باشد.

قال تعالى: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة : ٤٨].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و بترسید از روزی که هیچ‌کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی دریافت نشود و هیچ یاری نشوند﴾ [البقرة : ٤٨].

والآية تحذر الإنسان وتدعوه إلى الخشية من يوم سيأتي عليه لن يشفع له فيه أحد، وهذا اليوم الآتي، أمّا يوم الموت، أو يوم القيامة، وبما أنّ الشفاعة ثابتة في يوم القيامة، يبقى يوم الموت فقط. وهذا ما ورد عن أئمة أهل البيت (عليهم السلام) إنّ الشفاعة المنفية هي عند الموت فقط، راجع تفسير الصافي وغيره عن هذه الآية للإطلاع على الروايات ([تفسير الصافي: ج ١ ص ١٢٧، شرح الأسماء الحسنى:

ص ٢٣٤]).

این آیه انسان را برحذر می‌دارد و او را به ترس و خشوع از روزی که خواهد آمد و در آن روز کسی شفاعت نخواهد شد، و امیدارد، این روزی که خواهد آمد، یا روز مرگ است، یا روز قیامت؛ از آنجا که شفاعت در روز قیامت ثابت شده است، فقط روز مرگ باقی می‌ماند؛ و این چیزی است که از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است که فقط شفاعت هنگام مرگ منتفی می‌باشد، برای کسب اطلاعات در خصوص این روایات به تفسیر صافی و سایر منابع مراجعه نمایید.

وَأَوَّلَ بَعْضِ الْمَفْسِرِينَ الشَّفَاعَةَ فِي الْآيَةِ، أَنَّهَا الشَّفَاعَةُ الْبَاطِلَةُ الَّتِي ادَّعَاهَا الْمُشْرِكُونَ بِأَصْنَامِهِمْ وَأَوْلِيَائِهِمْ أَعْدَاءَ اللَّهِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ.

بعضی از مفسران شفاعت در این آیه را، به شفاعت باطلی که مشرکان از سوی بت‌هایشان و اولیایشان یعنی دشمنان خدا که لعنت خدا بر همگی‌شان باد، مدعی بودند، تأویل می‌نمایند.

وهذا التأويل غير دقيق؛ لأنّ الآية تنفي الشفاعة في وقت معين، بل إنّ الآية تنفي شفاعت من له شفاعت في هذا اليوم، وهو يوم الموت، فسكرات الموت والآلام العظيمة عند خروج الروح من البدن لا ينجو منها إلا من صاحبوا

الناس بأبدانهم، وأرواحهم معلقة بالملأ الأعلى، فالإنسان إذا أقحم روحه في الدنيا والمادة إقحاماً شديداً أو كثيفاً وتعلق بها بعلائق كثيرة، أمسى إخراجها منها يحتاج إلى قطع كل تلك العلائق، أمسى إخراج روحه من بدنه كإخراج الحسكة من الصوف، وهذه الحالة إذا تدبرناها جيداً علمنا أنه أصلاً لا تتصور الشفاعة فيها؛ لأنها تتطلب خرق للنظم الكونية والقوانين الإلهية والتي لم نرَ إنها خُرقت على طول المسيرة الإنسانية في هذه الأرض، إلا في حالات نادرة؛ لإثبات وجود الله، كعدم إحراق النار لإبراهيم (عليه السلام)، مع أن هذه الحالة نفسها لو تعمقنا فيها لم نجد لها خرقاً لقانون كوني، فربما كانت نار إبراهيم محرقة، وبدن إبراهيم قابل للاحتراق، ولكنه عُزل عنها بعازل، وفُصل منها بفواصل، والله أعلم.

این تأویل دقیقی نیست؛ چرا که آیه، شفاعت را در هنگام معینی نفی می‌کند؛ حتی این آیه شفاعت کسی که شفاعت دارد را در این روز منتفی می‌داند؛ یعنی در روز مرگ، کسی از سكرات موت و دردهای عظیم آن هنگام خروج روح از بدن نجات پیدا نمی‌کند مگر کسانی که با بدن‌هایشان همنشین مردم بوده‌اند، در حالی که روح آنها قرین ملاء اعلى می‌باشد، هنگامی که انسان روحش را در دنیا و ماده به سختی یا در گستره وسیعی گرفتار کرده و دل‌بستگی‌های بسیاری به آن پیدا کرده باشد، خروج روحش از بدن نیازمند به قطع کردن و بریدن تمامی این دل‌بستگی است؛ درست مانند خارج کردن خار از میان تودهای پشمی، اگر در این وضعیت به‌خوبی اندیشه کنیم درمی‌یابیم که اصولاً شفاعت در چنین حالتی قابل تصور نیست؛ چرا که مستلزم نقض نظام تکوینی و قوانین الهی می‌باشد؛ قوانینی که در طول مسیر انسانی در این زمین، نقض شدنشان را ندیده‌ایم، مگر در حالت‌های خاص و نادر، به‌جهت اثبات وجود خداوند؛ مانند نسوختن ابراهیم (عليه السلام) توسط آتش، با وجود اینکه اگر در این وضعیت نیز عمیق شویم چیزی از خرق قانون تکوینی در آن نمی‌بینیم؛ شاید آتش ابراهیم سوزنده بود، و بدن ابراهیم نیز قابل سوختن، ولی به‌دلیلی از آن دور شده، و یا با حجابی، جدا شده باشد؛ و خداوند داناتر است (و الله اعلم).

\* \* \*